نگاه

ردپای نخستین قاتل کاموِ

پائیز زنانی: حکایت خلق و طبع «مرگ خوش» آلبر کامو مانند اغلب آثارش، هیچ کم از داستان‌های بحث‌برانگیز او ندارد. کامو «مرگ خوش» را در برهه‌ای خاص از زندگی‌اش می‌نویسد. دعوای آن‌ها در حزب کمونیست با لئک تروتسکی‌بودن اخراج می‌شود، حزبی که زان کرنیه و کلود دو فرمانویل او را توصیه به عضویت در آن کرده بودند. یقین‌ترتیب عضویت او در حزب ۲۴ ماه و زندگی زناشویی او ۶۲ ماه دوام آورد و کامو در ۲۳ سالگی یک بیماری صعب‌العلاج، یک زندگی زناشویی و یک فعالیت سیاسی را پشت‌سر گذاشته بود. کامو یک نمایشنامه و درست در چنین وضعیتی دست به نوشتن رمانی زد که بعدها مرگ خوش» نام گرفت. همان روزها بود که او به فرمانویل می‌نویسد: در اصل کاملاً در زمینه ایسم زندگی که تمام ما را فریب می‌دهد، فقط بیهودگی وجود دارد. و بر جمله آخر تاکید می‌گذارد: چیزی جز بیهودگی وجود ندارد. «مرگ خوش» چنان‌که ایپس رادیش در کتاب «آرمان سادگی» نوشته است، با تمام افسون‌ها و مخاطرات اولین اثر، با شکست فجیعی روبه‌رو می‌شود. کتابی که به‌طرز درخشانی نوشته شده و سرشار از صراحت، خشونت، شاعرانگی، نفرت و تنهایی است. «پس از چندماه که نظم بخش‌ها را تمام دانم و از نو تغییر می‌دهد. قسمت‌هایی را اضافه و حذف می‌کند. کار را رها می‌کند و به پیوزهای تازه می‌پردازد» و آن، رمان «بیگانه» است. «مرگ خوش» رمانی است از همه به زندگینامه خودنوشت کامو می‌ماند تا رمان در سبک‌وسیاق مالوف. هنگامی که کتاب سرانجام در ۱۹۷۱، پس از مرگ او منتشر شد، بیشترین منتقدان و شارحان کامو بر وجه زندگینامه‌ای «مرگ خوش» دست گذاشتند. «خودزندگینامه‌ای که کامو در آن بدون هیچ پرده‌پوشی و نقاب ادبی، از خود می‌گوید.» مورسو- شخصیت اصلی این رمان، نسبتی بسیار قریب با خود کامو دارد. «کامو، جوی و اصولی - حوالی غروب و در ساعات شب- روی یک ویلای مالوف، هنگامی که کتاب سرانجام در ۱۹۷۱، پس از مرگ او منتشر شد، بیشترین منتقدان و شارحان کامو بر وجه زندگینامه‌ای «مرگ خوش» دست گذاشتند. «خودزندگینامه‌ای که کامو در آن بدون هیچ پرده‌پوشی و نقاب ادبی، از خود می‌گوید.» مورسو- شخصیت اصلی این رمان، نسبتی بسیار قریب با خود کامو دارد. «کامو، جوی و اصولی - حوالی غروب و در ساعات شب- روی ویلای مالوف، هنگامی که کتاب سرانجام در ۱۹۷۱، پس از مرگ او منتشر شد، بیشترین منتقدان و شارحان کامو بر وجه زندگینامه‌ای «مرگ خوش» دست گذاشتند. «خودزندگینامه‌ای که کامو در آن بدون هیچ پرده‌پوشی و نقاب ادبی، از خود می‌گوید.» مورسو- شخصیت اصلی این رمان، نسبتی بسیار قریب با خود کامو دارد. «کامو، جوی و اصولی - حوالی غروب و در ساعات شب- روی ویلای مالوف. هنگامی که کتاب سرانجام در ۱۹۷۱،

عطف کتاب

نابسندگی حافظه

«هیچ داستانی آغاز یا پایان ندارد؛ ما به دلخواه لحظه‌ای از یک زندگی را انتخاب می‌کنیم و از آنجا به گذشته یا آینده نگاه می‌کنیم. می‌کوبم انتخاب می‌کنیم و این را با غرور نابجای نویسنده‌ای حرفه‌ای می‌کوبم که - اگر اصلاً اشاره‌ای جدی به توده باشد- به دلیل مهارت‌های تکنیکی‌اش مورد ستایش قرار گرفته است. اما آیا به‌راستی در آن شب سیاه بارانی ژانویه ۱۹۲۶ منظره هنری بالمیرا در محوطه عمومی که زیر باران سیل‌آسا هم شب بوده به اراده خودم انتخاب کردم، یا این تصاویر را انتخاب کردند؟ براساس قواعد حرفه من کار درست و راحت این است که داستان را درست از همین‌جا آغاز کنم.»- یکی از رمان‌های مطرح کراهام گرین با عنوان «پایان رابطه» این‌طور آغاز می‌شود. راوی «پایان رابطه» یک رمان‌نویس است. بندریکس، راوی داستان در این رمان بیش از آن‌که از نوشتن بگوید از مصائب داستان‌گویی می‌نویسد. چنان‌که مترجم در مقدمه مفصل خود بر کتاب می‌نویسد «گرین رمان واقع‌گرایانه را عرصه کشاکش ایمان و کفر و سعادت و لعنت ابدی می‌گرداند. کتاب بندریکس درک ناقص او را آشکار می‌سازد و به هدفش نیز نمی‌رسد. دوست دارد رواینش روایت بسیار در آن روزها را می‌گذارند. «دخمه‌ای را می‌مانست که گویی در آن لحظات، مرده‌ای گذشته بود.» شباب‌جایش هم تعدن تعریفی دارد، به خانه می‌آید. در تنهایی نیمروی دست‌وپا می‌زند و در همان تاریکی بنشیند. «کامو- چندان به زنان خوش‌بین نیست و از «بیهودگی بیش از اندازه سیه‌ای زن» تعریف می‌کند. جالب آن‌که کامو ادعا می‌کند: «زندگی مرگ» را بر کتاب خود گذاشته بود، روایت پاتریس مورسو که می‌خواست نویسنده شود. «کامو ابتدا کپ روایت از این باره که سلوک کند تصمیم در این باره که سلوک کند شخصیت. کانون رمان است دشوار می‌شود. «بندریکس در زنان راوی- رمان‌نویس معانی روابط خود را تا حدی درک می‌کند. در مقام منتقد در درستی همین معانی تردید می‌کند» رمان با کدار از بازسازی رویدادهای گذشته و بازگویی وقایع ثبت‌شده در دفتر خاطرات ساخته و به طوری پایان

پایان رابطه

گراهام گرین

ترجمه احمد علیقیان

نشر کتاب پارسه

رابطه را نشان می‌دهد. «از نگاه راوی داستان احساسات و عواطف و عشق بخشی از یک معادله است. قابل اندازه‌گیری است و می‌توان با دقتی ریاضی آن را فرمول‌بندی کرد». کراهام گرین در رمان اخیر به نوآوری‌های بسیاری دست زده است؛ از نوآوری در ساختار تا سبک و زبانی نو. روایت داستان از زبان اول‌شخص. در رمان فقط صدای دو نفر شنیده می‌شود. بندریکس که راوی رمان است و سارا زمان و دنیالگردن مصیب نامعطش و فریسنده حافظه نیز چیز تازه‌ای در آثار گرین است». حافظه جنان که دفترخاطرات سارا می‌نماید. چیزی ناسنده است برای اثر واقعیت. «پایان رابطه» که روایت است. معرفت و دانشی که در آثار گرین کم‌رنگ‌تر است، و این همه کار ترجمه آثار گرین را دشوارتر می‌کند. اثری همچنین نویسنده پرخوصله‌ای است. از این‌رو صحنه‌ای را که فکر می‌کند بسیار صحنه به پایان می‌رسد می‌تواند تا دویست صفحه ادامه بدهد. یکی دیگر از ویژگی‌های بارز اثر، رسوخ او در دهن و روح شخصیت‌هاست. این ویژگی در دیگر آثار قرن نوزدهم انگلستان هم وجود دارد. اما در آثار الیوت برابرتر است. نوعی سونولوک درونی در آثار او. مثلاً در «آدام بید» یا «سایلاس مارنر» دیده می‌شود. رئالیست‌ها عمدتاً فضای بیرونی را توصیف می‌کردند و اگر هم می‌خواستند ذهنیات شخصیت را توصیف کنند، از توصیف بیرونی استفاده می‌کردند. مثلاً برای اینکه نشان دهند ذهن شخصیت آشفته است، از توصیف دادی که در میان درخت‌ها می‌پیچید استفاده می‌کردند. اما جریان آگاهی، تردیدها و تناقضات آدم‌ها یکباری بیان می‌کند و به درون ذهن شخصیت‌های داستان می‌رود. این ویژگی و ویژگی شگفت‌انگیز جویز الیوت کار ترجمه را دشوار می‌کند.

☛ بخشی از آثار رئالیستی قرن نوزدهم انگلستان فضایی رمانتیک دارند و شری شاعرانه در آن‌ها وجود دارد. این ویژگی چقدر در رئالیسم جویز الیوت دیده می‌شود؟

این روح نخستین در کل رئالیسم قرن نوزدهم انگلستان وجود دارد. در دیکنز و تاماس هاردی و دیگران، به‌خصوص در دو اثر شگفت‌انگیز نوشته «جین ایر» و «بیلت» از شارلوت. این ویژگی هم می‌زند. رمانتیسم. در رئالیسم قرن نوزدهم انگلستان حضور دارد و البته غلظت آن در کار نویسندگان مختلف، فرق می‌کند. در کار خواهران برونته، به‌خصوص در آثار شارلوت برونته، این جنبه قوی‌تر است. اما وقتی به سراغ دیکنز برویم کمتر با این خصوصیت مواجه می‌شویم. در آثار دیکنز توصیف شهر مهم‌تر از توصیف طبیعت است و به‌این‌خاطر شاعرانگی نثر و زبان جای خود را حس می‌کند. از این نظر جویز الیوت شگفت‌انگیزترین نویسنده است. زیرا به‌نوعی از همه این نویسندگان رئالیست‌تر است. اما همچنان طرفدار روسا است و در تمام داستان‌هایش جاندیاری از روسا وجود دارد. در «سایلاس مارنر» می‌بینیم که شهر دودکرفته را چطور توصیف می‌کند. یا زندگی طبقات محروم را چقدر باشکوه‌تر از زندگی طبقات بالاتر می‌بیند. در نگاه او نوعی زیبایی اخلاقی در آدم‌های غیرشهری هست. اینها نوعی رمانتیسم است که در نگارش رئالیستی او دیده می‌شود. اما جویز الیوت چندان به شور و احساس مجال نمی‌دهد و شخصیت‌ها را به شور و احساس زیادی دارند. در داستان‌هایش جلوه می‌کنند. نمونه بارزش «عقل و احساس» است که در پایان داستان هم عقل بر احساس غلبه می‌کند. اما جویز الیوت معتقد است رمان برای احساس «همدلی» نوشته می‌شود. و درواقع خواننده را به همدلی و شناخت محدودیت‌های بشر دعوت می‌کند. و نوعی شکوه رمانتیک در این همدلی دیده می‌شود. با این‌حال این نویسندگان به‌نوعی بنیان‌گذار رئالیسم هم بوده‌اند. مثلاً نویسنده‌های مثل داستایفسکی تحت‌تاثیر دیکنز قرار داشته. از این‌رو این نویسندگان انگلیسی را ادبیات جهان سرمشق بوده‌اند.

☛ یکی دیگر از ویژگی‌های آثار رئالیستی این دوران محیط مشابهی است که در رمان‌های مختلف یک نویسنده وجود دارد. در رمان‌های جویز الیوت چقدر مکان‌ها و محیط‌ها مشابه‌اند؟

کماً بیش همین‌طور است. تقریباً تمام نویسندگان دنیا همین‌طورند. در میان مدرنیست‌ها نیز این ویژگی دیده می‌شود. نویسنده‌ها درباره محیطی که می‌شناسند می‌نویسند. وقتی نویسنده‌ای درباره محیطی که نمی‌شناسند می‌نویسد از بزرگی خلق نمی‌کند و ما هم امروز دربارهاش حرف نمی‌زنیم. نویسنده‌های بزرگ اصولاً محیطی را که دربارهاش می‌نویسند، خوب می‌شناسند. «دیوید لاج» می‌گوید که داستان‌های «گراهام گرین» در جایی به‌نام «گرین‌لند» می‌گذرد، که سرزمین گراهام گرین است. این سرزمین مشخصات خاص خودش را دارد. مثلاً به‌جای کیوتر آنجا کرکس پرواز می‌کند و درخت‌هایش شکل خاصی دارند. نویسنده‌ها اقلیم خودشان را دارند. حالا ممکن است این اقلیم عین آن‌چیزی که در طبیعت یا جهان واقعی وجود دارد نباشد، اما چیزی است که در ذهن آنها وجود دارد و تمام اجزایش را می‌شناسد. درفیش‌جال، جوزج الیوت رمانسی تاریخی دارد که محیطش خاص است غیر از محیط یقه رمان‌های او. داستانش در فلورانس قرن شانزدهم می‌گذرد. فلورانس آن زمان شاید شگفت‌انگیزترین مکان دنیا باشد و قرن شانزدهم هم از شگفت‌انگیزترین دوره‌هاست. هنرمندان، فیلسوفان بزرگ و جریان‌های مهم مذهبی در فلورانس آن دوره وجود داشت. آنچه